

بقلم آقای میرزا عبدالحسین ابن الدین

حاجت مشاطه نیست

روی دل آرام را

جمال طبیعی و جمال مصنوعی - جمال قرآن

قرآن و فلسفه و عرفان - اکتشافات کنونی در قرآن

آدمیان پای بند دو جهانند یکی جمال طبیعی و خدا دادی و دیگر جمال مصنوعی و آرایش های انسانی . جمال طبیعی همواره با اهمیت خود باقی است و افکار بشری کمتر درباره وی حکم فرماست ولی جمال مصنوعی همیشه دست خوش تصرفات و در هر زمان و نزد هر کس بیک طرزى مطلوب است روزی میگذرد که آن آرایش با همه اهمیتی که داشته زشت و نامطبوع می افتد . آنها که دارای جمال طبیعی و ذاتی هستند از آرایش بی نیازند و اگر دست خوش وی گردند گذشته از آنکه بر زیبایی آنها افزوده نمیگردد از جلوه اولی آنان نیز کاسته میشود

مقصود جمال قرآن است که زیبایی وی بهمان جمال خدائی وی است و هر اندازه که دست بشری در او تصرف کند از جلوه وی میکاهد . آنانکه میخواهند با پندارهای خود قرآن را آرایش دهند و از این پیرایه ها بوی جمالی تازه بخشند بسی بخطر افته اند . اکنون اگر خواهیم قرآن به زیبایی و جلوه نخستین خود برگردد میبایست از این آلودگیها پاک شود تا آن رنگها و زنگها که بخود گرفته است از وی زدوده گردد

مرام من درباره قرآن همان بی آلاشی اوست چنانکه اخیراً

مقاله در شماره (۳) این نامه گرامی نگاهشتم و بیش بینی می کردم که نزد فضلاء و دانشمندان مورد قبول واقع میشود و هم میدانستم که خالی از انتقاد نخواهد بود تا آنکه بمقاله در تحت عنوان (قرآن و دو دوست نادان) در شماره سابق برخوردم که نگارش های مرا تأیید میکرد چیزیکه بیش از همه توجه مرا جلب کرد آن بود که میگوید (هر آنچه از قرآن بدون تکلیف و تأویل میتوان استفاده نمود باید گرفت چه فلسفه باشد و چه اکتشافات عصری) ما هم جز این مقصودی نداشتیم و لذا تا اینجا با نویسنده مقاله دوش بدوش بطرف يك مقصد میرفتیم. ولی آنجا که بمن اعتراض میکنند باینکه گفته ام (اگر هزار مرتبه قرآن را ورق ورق کنیم اسمی از وجود و ماهیت و وجوب و امکان و دور و تسلسل و از ناموس جاذبه نیوتن و نظریه نسبیة انیشتن نیست) از یکدیگر جدا شده ایم و با دو جواب متخالف میگویم یکی آنکه خودتان گفته اید که وجود و ماهیت امریست اعتباری و خیالی و قرآن از موهومات گفتگو نمیکند. و دیگر آنکه چرا بحث از وجود و ماهیت بحث از موهوم است در صورتیکه بیشتر مباحث فلسفه و الهیات مبنی بر بحث وجود و ماهیت است.

قرآن و فلسفه و عرفان - من که میگویم اسمی از وجود و ماهیت در قرآن نیست برای این است که آنوقت در جزیره العرب اسمی از این اصطلاحات نبوده و قرآن بزبان و لسان قوم صحبت میکند این اصطلاحات (و نیز این اکتشافات) پس از مدتها پیدا شده و قرآن بی نیاز از آن است که این اصطلاحات را از دیگران بگیرد این الفاظ در نظر ما خیلی بزرگ است ولی در پیشگاه قرآن دارای اهمیت نیست. زیرا مرام قرآن تربیت و اخلاق است و هر آنچه باین

مرام بستگی ندارد قرآن باو نظر ندارد
 اینان بسیاری از اصطلاحات را از قرآن گرفته اند بدون آنکه
 قرآن نظری بآن داشته باشد از قبیل ملکوت و امر و خلق و جزاینها
 که آنها را عوالمی فرض نمودند در صورتیکه قرآن تنها همان معانی
 لغوی آنها را منظور داشته. اینکه میگوییم فلسفه و عرفان در قرآن نیست
 یکدسته الفاظ قلبیه تو خالی است از قبیل فیض مقدس و مقام هاهوت و
 ولاهوت و غیب القیوب و انوار اسپهبدیه و امثال آنهاست

بلی قرآن روح عرفان و اساس معرفت است ولی همان معرفتی
 که خود برای مردم آورده و آنان را با ساده گوی ذهن بمبده آشنا
 ساخت بدون اینکه برای آنها نفس الرحمن و برزخ البرازخ گوید و
 یا سرخقی و اخقی سراید و یا اذهان ساده را دزیبج و خم این الفاظ
 حیران و سرگردان نماید

روان بوعلی و امثال او شاد باد که برای خود راهی پیش گرفتند
 و به پایان رسانیدند بدون آنکه خود و دیگران را در پستی و بلندیهایی
 اینراه گمراه و سرگردان نمایند. اگر ما فلسفه را فنی جداگانه و
 قرآن را کتابی جداگانه بدانیم نه از عظمت قرآن چیزی کاسته می
 شود و نه از اهمیت فلسفه

خیلی موجب تأسف است که مفسرینی مانند نیشابوری و صاحب
 روح البیان قرآن را دست خوش پندارهای خود قرار داده و در ذیل
 هر آیه بایی برای تأویل باز نموده اند و افکار پراکنده و آجر آنها
 معلوم نیست بقرآن بسته اند. اگر چندی خوانندگان وقت خود را
 صرف خواندن این کتابها کنند خواهند دانست که نوشته های من

گوزاف نیست اما از گفته های احساسی و سید رشتی و هم قطارهای آنان کار خیلی رسواست

قرآن و اکتشافات کنونی - اما درباره اکتشافات جدید می

گویند آیه (خلق السموات والارض بغير عمد ترونها) اشاره بناموس جاذبه است . میگویم این معنی با غیر این ناموس هم سازش دارد . آنروز که هیئت بظلموس حکم فرما بود که زمین را مرکز میدانست و افلاک فرضی را گرد او میگردد اند مگر ستونی زیر آسمانها بود که مامیدیدیم و نیوتن آمد و آن ستون را برداشت و بااگرپس از نیوتن مکشف دیگری بیاید و این نظریه را باطل کند آن ستون بجای خود بر میگردد . باآنکه در آیه ابدأ اسمی از جذب و دفع وسایر قواعد این ناموس نیست . قرآن در مقابل آن پندارها که آسمانها را بر روی زمین و زمین را بر شاخ گاو میدانستند و بر اینها افسانه های دیگر میافزودند این بیان را کرده تا آنان را از این خرافات باز دارد و نیز بدانها تذکر دهد که اگر این آسمانهای بلند بقدرت حق قائم نیست پس چیست و بعلاوه وظیفه قرآن اکتشافات نیست زیرا اکتشافات باید

بواسطه سیر تکاملی علمی بشر گردد . و هر آن موضوع که دین در وی اظهار عقیده کنند از سیر تکاملی می افتد زیرا سیطره دین مانع از این است که در اطراف آن موضوع گفتگو کنند و شبهه بامر تعبدی می شود و از این جهت فکر بشر را کد خواهد ماند و قرآن بیش از همه چیز طرفدار حریت افکار است . برای این نظریه شواهد بسیار در تاریخ است چنانکه در شریعت مسیح با آنکه اسمی از سکون زمین برده نشده ولی برای اینکه سکون زمین آنوقت از مسلمات بوده ناچار دین را هم مطابق او پنداشتند و مسیحیین آنرا جزء دین تصور نمودند

ولذا وقتیکه (برونو) حرکت زمین را اظهار نمود کنیسه رومانیه
 او را تکفیر کرد و تبعید و شش ماه حبسش نمودند و پس از آن او
 و کتیش را آتش زدند. (کالیله) با آن مقام بلند و احترامی که داشت
 وقتی اظهار حرکت زمین را نمود هر گونه خواری و سختی درباره
 وی روا داشتند

چرا راه دور برویم اسلام که در این باره اظهار عقیده
 صریحی نکرده و اگر هم بیانی در اخبار بطور اجمال و گمان
 باشد با حرکت زمین انطباقش بیشتر است با این حال به بینید
 اکنون که علم حرکت زمین را کشف نموده و سراسر عالم را
 فرا گرفته و هم بر این قویه بر طبق او اقامه گشته مگر میشود
 در همه جا یا پیش همه کس اسمی از حرکت زمین برد

خواهند گفت اگر دین امری را کشف کند مطابق واقع است
 و مخالفین آن اگر مورد هر نکوهشی واقع شوند زیانی ندارد. میگوئیم
 این مطلب درست است لیکن در نتیجه اختلاف آراء در یک موضوعی
 ممکن است مطالب دیگری کشف شود که شاید در اهمیت از خود آن
 موضوع کمتر نباشد. چنانکه بیشتر اکتشافات دنیا از همین جهت
 بوده پس وقتی که راه گفتگو در یک موضوعی بسته شد استفاده های
 دیگر که در اطراف آن موضوع میشود مسدود خواهد شد

آری قرآن فلسفه میگوید اکتشاف هم میکند ولی بهمان
 قدر که برای مرام خود که تربیت است نافع باشد. پیدایش موجودات
 را از خدا دانستن و بستگی این عالم با او و تصرفات او در این عالم
 و امثال اینها همه فلسفه است و بیشتر آیات قرآنی در پیرامون همین
 معانی است همه برای اینست که در تربیت تأثیرات مهم دارد. و نیز خبر دادن
 از سرانجام این عالم و بازگشت این بدن به عالم دیگر و امثال آن فلسفه

و اکتشاف است و قرآن هم کمال اهمیت باین موضوع میدهد برای اینکه تأثیرات مهم در تکمیل نفس و تعدیل اخلاق و سائر نکالیف دارد حال به بینیم اکتشاف ناموس جاذبه و آنکه زمین مجذوب شمس است و او با ستارگان در گرد خورشید بیگردند چه فائده در تربیت بشر دارد (جز آنکه موضوع علمی ذیقیمتی است) مگر اینکه بهانه دیگر بدست آفتاب و آتش پرست ها بدهد و بر خضوع آنها برای خورشید بیافزاید اما اینکه بعض آیات قرآن را تطبیق با نظریه لاپلاس کرده اند (مانند تطبیق آیه: اولم یروا انا ناتی الارض تنقصها من اطرافها) بر جدا شدن ماه از زمین در موقعیکه آتش بوده) باید بگوئیم که این فرضی است که از افلاک پوست پیازی بطلمیوس چندان کم نیست گرچه دسته خواسته اند بواسطه کوه های آتش فشان و مقیاسات که در چاه های عمیق گذاشته اند و غیر آن آتش بودن جوف زمین را تقویت کنند و اخیراً دکتر (دالی) بواسطه اشعه X خواسته این معنی را ثابت نماید ولی بعضی دیگر این نظریه را رد کرده اند باینکه اگر دو تخم مرغ را یکی پخته و دیگری نه پخته حرکت دهیم اولی چون جامد است حرکت او منتظم و دوم غیر منتظم است زمین هم چون حرکت او منتظم است معلوم میشود که وسط آن جامد است (۱)

با همه اینها چونکه این تطبیق تحمیلی بر قرآن ندارد ما او را چندان مضر نمیدانیم بیشتر روی سخن ما با کسانی است که تطبیقاتی میکنند که قرآن تاب تحمل آنها را ندارد مانند تطبیق آیه (یکادزیتهایضی ولو تمسه نار) بقوه برق و آیه (اسباب السموات والارض) به طیاره

۱- در صورتیکه زمین با اینهمه دریای آزاد حرکتش منظم است مابعد بودن جوف او باینکه محدود است چگونه باعث اختلال خواهد شد

و آیه (بینهما برزخ لایبغیان) به ناموس بجاذبه و امثال آنها که در هر جا نامی از آنها می برند چنانکه یکی از آنها مکتوبی برای اداره مجله فرستاده و یکدسته از این آیات و اکتشافات قطار کرده که روح قران از آنها بیزار است و نیز قدری فلسفه بافی کرده و مرا مخالف با فلسفه پنداشته در صورتیکه من با فلسفه مخالفتی نکرده ام بلکه گفته ام

اسلوب قران مربوط با اسلوب فلسفه نیست

البته هر کس برخلاف میل دیگران سخنی بگوید مورد انتقاد واقع خواهد شد ولی دانشمندی هم هستند که خدمات او را قدر دانی کنند (۱)

درباره تفسیر طنطاوی می نویسند که نگارشی از من در وی طبع شده با آنکه طنطاوی بیش از دیگران این تطبیقات را نموده . میگویم من با همه نوشته های او همراه نیستم و خود انتقاد هائی با او دارم که بعضی از انها را با و تذکر داده ام . در صورتیکه خود او هم در بعضی آیات میگوید : که خوانندگان گمان نکنند که این اکتشاف را جوهری تطبیق و تحمیل بر قران میکند من خود احتمالی بیش نمیدهم (۲)

(۱) من از بیانات مهر انگیز آنان که در اینخصوص کتبا یا شفاها مرا تشویق نمودند مخصوصا از دانشمند محترم آقای آرام که برخلاف آنانکه تازه سری از علوم جدیده در آورده اند بیانات مرا جا و خدا پسند شمرده و از آقای فرقانی که يك سلسله تذکراتی داده اند و از آقای ذوالمجد و دیگران سیاست گذارم (۲) این نگارش من برای قدر دانی از يك فیلسوف بزرگ اسلامی است که از مصر دست دوستی بطرف من دراز کرده و گفتگو از ایجاد روابط و اتحاد بین ممالک اسلامی میکند چنانکه در مراسله خود بمن مینویسد که من نمیتوانم زیرا کندی های دوامت عربی را که مصر یکی از فروع اوست و امت ایرانی که شما فرزندان نیکو کار و خدمتگذار اوئید جمع کنم ولی چونکه آثار او را نمودار دیدم امیدوار خواهم بود - البته هلال ضعیف که نمودار شد خواهیم دانست که بزودی ماه تمام خواهد شد -